

تریونیونیزم

طبقه‌ی کارگر چگونه باید با سرمایه‌داری مبارزه کند تا پیروز شود؟ این مهم‌ترین سؤالی است که امروزه در برابر هر کارگری قرار دارد. برای تسخیر قدرت و شکست دشمن، از چه تاکتیک‌هایی و از چه ابزار مؤثری برای پیکار می‌توانند استفاده کنند؟ هیچ علمی و هیچ تئوری‌ای نمی‌تواند به آن‌ها بگوید که دقیقاً چه کنند. آن‌ها فقط به طور خودانگیخته، و غریزی، با حس کردن، با حس امکانات، شیوه‌های کنش خود را یافتند. با رشد سرمایه‌داری و تسخیر کره زمین، و افزایش قدرت آن، قدرت کارگران نیز افزایش یافت. اسلوب نوین پیکار، وسیع‌تر و مؤثرتر، در کنار شیوه‌های قدیمی‌تر به وجود آمدند. بدیهی است که با تغییر شرایط اشکال نبرد و تاکتیک‌های مبارزه‌ی طبقاتی نیز باید تغییر کنند. تریونیونیزم* شکل اولیه‌ی جنبش کارگری در سرمایه‌داری پایدار بود. کارگر منفرد در برابر کارفرمای سرمایه‌دار ناتوان است. برای غلبه بر این ناتوانی، کارگران در اتحادیه‌ها سازمان می‌یابند. اتحادیه، با اعتصاب به عنوان سلاح خود، کارگران را به یکدیگر در اقدامی مشترک پیوند می‌دهد. سپس بالانس قدرت نسبتاً متوازن، یا بعضی وقت‌ها در سمت کارگران حتی سنگین‌تر می‌شود، چرا که کارفرماهای منفرد کوچک در برابر اتحادیه‌ی قوی ضعیف هستند. از این رو، در سرمایه‌داری پیشرفته،

* Trade unionism- تریونیونیزم به معنی اتحادیه‌ی صنفی‌گرایی، و سیستم اتحادیه‌ای است که مختصراً به آن unionism نیز می‌گویند و به همین علت، در متن unionism به اتحادیه‌گرایی ترجمه شده است. -م

اتحادیه های کارگری و اتحادیه های کارفرماها (مجامع، تراست ها، شرکت ها، و غیره) به عنوان نیروهای نبرد در برابر یکدیگر صف آرائی می کنند. تریونیونیزم نخست در انگلستان، جایی که سرمایه داری ابتدا توسعه یافت، به وجود آمد. سپس به عنوان همراه و ملازم صنعت سرمایه داری به کشورهای دیگر اشاعه پیدا کرد. ولی شرایط در ایالات متحده بسیار ویژه بود. در آغاز، وفور زمین های آزاد و اشغال نشده که برای مهاجرین باز بود، موجب کمبود کارگر در شهرها، دستمزدهای نسبتاً بالا و شرایط نسبتاً خوبی گشت. فدراسیون کارگری آمریکائی (A.F.L) در این کشور قدرتی شد، و در کل قادر بود استاندارد زندگی نسبتاً بالائی را برای کارگرانی که در اتحادیه هایش سازمان یافته بودند حفظ کند.

روشن است که تحت چنین شرایطی، اندیشه های سرنگونی سرمایه داری نمی توانست در آن مقطع به اذهان کارگران خطور کند. سرمایه داری برای آن ها زندگی نسبتاً شایسته و امنی فراهم می کرد، و احساس نمی کردند که طبقه ای جداگانه ای هستند که منافعش دشمن نظم موجود است. آن ها بخشی از آن [نظم] بوده و نسبت به شرکت در تمام امکانات در کشوری شکوفنده در قاره ای نوین هشیار بودند. برای میلیون ها نفری که اکثراً از اروپا می آمدند جا بود. برای این میلیون ها کشاورز فزاینده، یک صنعت به سرعت توسعه پذیر ضروری بود، که، با انرژی و خوش شانسی، مردم کارکن بتوانند به صنعتگران آزاد، کاسبکاران کوچک، و حتی سرمایه داران ثروتمند فرابرویند. طبیعی است که در اینجا یک روح حقیقی سرمایه دارانه بر طبقه ای کارگر حاکم بوده باشد.

در انگلستان وضعیت همسانی وجود داشت. در اینجا به علت انحصار انگلستان بر تجارت جهانی و صنعت بزرگ، و کمبود رقیبان در بازار جهانی، و نیز به علت تملک استعمارات غنی بود که ثروت عظیمی برای انگلستان به ارمغان آورد. طبقه‌ی سرمایه‌دار نیازی نداشت که برای سودهایش بجنگد، و می‌توانست امکان زندگی معقولی به کارگران بدهد. البته، در آغاز، برای قبولاندن این حقیقت به سرمایه‌داران، نبرد ضروری بود؛ اما در آن صورت آن‌ها می‌توانستند اتحادیه‌ها را مجاز دارند و اجرت‌هایی در مبادله با صلح صنعتی بدهند. پس در اینجا نیز طبقه‌ی کارگر از روح سرمایه‌دارانه رنگ گرفته بود.

اکنون این وضعیت کاملاً در هماهنگی با ژرف‌ترین خصلت تریدیونیونیزم است. تریدیونیونیزم اقدامی از سوی کارگران است که از محدوده‌های سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود. هدفش جایگزینی شکل دیگری از تولید به جای سرمایه‌داری نیست، بلکه تأمین شرایط خوب زندگی در چارچوب سرمایه‌داری است. خصلت آن نه انقلابی، بلکه محافظه‌کارانه است.

فعالیت اتحادیه‌ای البته مبارزه‌ی طبقاتی است. در سرمایه‌داری تضاد طبقاتی وجود دارد. سرمایه‌داران و کارگران منافع متضادی دارند. نه فقط در مورد مسأله‌ی حفظ سرمایه‌داری، بلکه همچنین درون خود سرمایه‌داری در رابطه با تقسیم محصول کل تضاد منافع وجود دارد. سرمایه‌داران تلاش می‌کنند که سودشان، ارزش اضافی، را با کاهش دستمزدها و افزایش ساعات کاری یا تشدید کار، حتی‌المقدور افزایش دهند. در سوی دیگر، کارگران می‌کوشند تا دستمزدها را افزایش داده و ساعات کاری را کاهش دهند.

قیمت نیروی کار، با این که باید از یک حداقلی از گرسنگی فراتر رود، کمیت ثابتی نیست؛ و این نیز از طرف سرمایه‌داران با خواست آزادانه خودشان پرداخت نمی‌شود. از این رو، این تضاد موضوع ستیز می‌شود، یک مبارزه‌ی طبقاتی واقعی. وظیفه و کارکرد اتحادیه‌های کارگری دنبال کردن این ستیز است.

تریدیونیونیزم در ابتدا مکتب تمرین قابلیت پرولتری بود، مکتب همبستگی به مثابه روح مبارزه‌ی سازمانیافته بود. در اتحادیه‌های کارگری اولیه‌ی انگلستان و آمریکا، این کسب قابلیت پرولتری اغلب در یک بنگاه صنفی - پیشه‌ای متحجر شد و انحطاط یافت. یک وضعیت ذهنی سرمایه‌دارانه‌ی واقعی. اما، آنجا که کارگران برای حیات خود می‌جنگیدند، آنجا که بیش‌ترین تلاش از سوی اتحادیه‌هاشان به سختی می‌توانست استاندارد زندگیشان را حفظ کند، آنجا که نیروی کامل سرمایه‌داری پُر توان، مبارز، و انبساط‌یابنده به آن‌ها حمله ور شد، وضعیت متفاوت بود. در آنجا بود که باید این معرفت را می‌آموختند که فقط یک انقلاب می‌تواند آن‌ها را به طور قطع نجات دهد.

از این رو، بین طبقه‌ی کارگر و تریدیونیونیزم ناهمخوانی به وجود می‌آید. طبقه‌ی کارگر باید فرای سرمایه‌داری بنگرد؛ در حالی که تریدیونیونیزم کاملاً درون سرمایه‌داری زندگی می‌کند و نمی‌تواند فرای آن بنگرد. تریدیونیونیزم فقط می‌تواند نماد بخشی، یک بخش ضروری اما بسیار محدود، در مبارزه‌ی طبقاتی باشد.

همراه با رشد سرمایه‌داری و صنعت بزرگ، اتحادیه‌ها نیز باید رشد کنند. اتحادیه‌ها با هزاران عضو که در سراسر کشور گسترده است و با شاخه‌هایی در هر شهر و هر کارخانه، بنگاه‌های بزرگی می‌شوند. به منظور اینکه چه

به طور منطقه ای، و چه به طور مرکزی امور را بگردانند و امور مالییه را اداره کنند، مقامات باید منصوب شوند: رؤسا، دبیران، خزانه داران. آن‌ها رهبرانی هستند که با سرمایه داران مذاکره می‌کنند، و با این پراتیک، تخصص ویژه ای کسب می‌کنند. رئیس یک اتحادیه شخص مهمی است، همانقدر مهم که خود کارفرمای سرمایه دار؛ و آن‌ها همردیف باهم، بر سر منافع اعضاء خود بحث می‌کنند. مقامات [اتحادیه] متخصصین در کار اتحادیه ای هستند. کاری که اعضاء که کاملاً با کار در کارگاه مشغولند، نمی‌توانند در موردش قضاوت کنند یا خود را هدایت کنند.

بنگاه چنان بزرگی مثل اتحادیه بسادگی اجتماعی از کارگران تکی نیست؛ یک ارگان سازمانیافته می‌شود مثل یک ارگانیزم زنده با سیاست خودش، خصلت خودش، ذهنیت خودش، سنت‌های خودش و کارکردهای خودش. ارگانی است با منافع خودش که از منافع طبقه‌ی کارگر مجزا شده است و میل به زندگی و نبرد برای وجود خودش دارد. اگر چنان شود که اتحادیه‌ها برای کارگران دیگر ضروری نباشند، آنوقت به سادگی ناپدید نمی‌شوند. وجوه مالی اشان، اعضاءشان، مقاماتشان، تمام این‌ها واقعیاتی هستند که یک مرتبه ناپدید نخواهند شد، بلکه به وجودشان به عنوان عناصر سازمان ادامه می‌دهند.

مقامات اتحادیه ای، رهبران کارگری، حامل منافع خاص اتحادیه هستند. این‌ها که در اصل مردم کارکن کارگاه هستند، با پراتیک طولانی‌شان در رأس این سازمان قرار می‌گیرند که یک منش نوین اجتماعی است. هر گروه اجتماعی وقتی به اندازه‌ی کافی بزرگ شد که گروه اجتماعی خاصی را تشکیل دهد، سرشت کارش قالب دهنده و تعیین کننده‌ی خصلت اجتماعی اش،

شیوه‌ی تفکر و عمل‌اش می‌شود. کارکرد مقامات [اتحادیه] کاملاً از کارکرد کارگران متفاوت است. آن‌ها در کارگاه‌ها کار نمی‌کنند، توسط سرمایه‌دار استثمار نمی‌شوند، حیاتشان به‌طور مستمر توسط بیکاری تهدید نمی‌شود. در دفاتر می‌نشینند و در مناسبی نسبتاً امن. آن‌ها باید امورات این بنگاه را اداره کنند، در جلسات کارگران سخنرانی کنند، و با کارفرماها بحث کنند. البته، آن‌ها باید برای کارگران بپاخیزند و از منافع و امیالشان علیه سرمایه‌داران دفاع کنند. ولی به هر حال این کارچندان متفاوت از موضع یک وکیل نیست که به عنوان دبیر یک سازمان منصوب شده و با تمام توان خود برای اعضاء سازمانش و دفاع از منافعشان به پا می‌خیزد.

اما تفاوتی وجود دارد: از آنجا که بسیاری از رهبران کارگری از صفوف کارگران می‌آیند، این تجربه را برای خود آموخته‌اند که بردگی مزدی و استثمار به چه معنی است. آن‌ها خود را اعضاء طبقه‌ی کارگر احساس می‌کنند، و روح پرولتری اغلب به عنوان سنتی قوی در آن‌ها عمل می‌کند. اما واقعیت نوین در زندگی‌شان به‌طور مستمر این سنت را در آن‌ها تضعیف می‌کند. از نظر اقتصادی، آن‌ها دیگر پرولتاریا نیستند. با سرمایه‌داران در کنفرانس‌ها می‌نشینند، بر سر دستمزد و ساعات کاری چانه می‌زنند و منافع را در برابر منافع قرار می‌دهند؛ درست همانطور که منافع مخالف شرکت‌های سرمایه‌داری در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و سبک سنگین می‌شوند. آن‌ها فرا می‌گیرند که درست همانطور که وضعیت کارگر را درک می‌کنند وضعیت سرمایه‌دار را درک کنند؛ یک چشم به «نیازهای صنایع» دارند و می‌کوشند تا میانجی شوند. استثنائات فردی البته رخ می‌دهد؛ اما به عنوان قاعده، آن‌ها احساس مقدماتی طبقاتی کارگران - که منافع سرمایه‌داران

را درک نمی‌کنند و در برابر منافع خودشان سبک سنگین نمی‌کنند. را نمی‌توانند داشته باشند؛ بلکه می‌خواهند برای منافع خودشان مبارزه کنند. در نتیجه، آن‌ها با کارگران در تضاد قرار می‌گیرند.

رهبران کارگری در سرمایه‌داری پیشرفته به قدر کافی متعدد هستند که گروهی خاص یا طبقه‌ای با خصلت و منافع ویژه شکل دهند. آن‌ها به عنوان نمایندگان و رهبران اتحادیه‌ها، خصلت و منافع اتحادیه‌ها را در خود دارند. اتحادیه‌ها عناصر ضروری سرمایه‌داری هستند، چنانکه رهبران نیز این ضرورت را به عنوان شهروندان مفید جامعه‌ی سرمایه‌داری احساس می‌کنند. کارکرد کاپیتالیستی اتحادیه‌ها این است که ستیزهای طبقاتی را تعدیل نموده، و صلح صنعتی را تضمین کنند. چنانکه رهبران کارگری به عنوان شهروند وظیفه‌ی خود می‌دانند که برای صلح صنعتی عمل نموده و در تضادها میانجیگری کنند. آزمون اتحادیه‌کاملاً در چارچوب سرمایه‌داری است، لذا رهبران کارگری فرای آن نمی‌نگرند. غریزه‌ی حفظ خود و میل اتحادیه‌ها به زندگی و نبرد برای حیات، در تمایل رهبران کارگری در پیکار برای حیات اتحادیه‌ها تجسم یافته است. حیات خودشان به طور تفکیک ناپذیری در ارتباط با حیات اتحادیه‌ها است. این امر، به این معنی محدود نیست که آن‌ها وقتی برای اتحادیه‌ها مبارزه می‌کنند، به کار شخصی خودشان می‌اندیشند. بلکه به معنی آن است که اعتقادات را ضروریات اصلی حیات و کارکردهای اجتماعی رقم می‌زنند. کل حیات [اجتماعی] آن‌ها در اتحادیه متمرکز شده است، و فقط در اینجا است که وظیفه‌ای دارند. لذا ضروری‌ترین ارگان جامعه، و تنها منبع امنیت و قدرت برای آن‌ها اتحادیه‌ها هستند؛ بنابراین این اتحادیه‌ها باید با تمام ابزار ممکن حفظ شده و از آن‌ها دفاع گردد حتی وقتی که واقعیات

جامعه‌ی سرمایه داری چنین موضعی را رد کند. این وقتی به وقوع می پیوندد که با بسط سرمایه داری تضادهای طبقاتی شدیدتر می شود.

تمرکز سرمایه در شرکت های قدرتمند و ارتباط اشان با سرمایه‌ی مالی عظیم، موقعیت کارفرماهای سرمایه دار را بسیار قوی تر از موقعیت کارگران می کند. توانمندان قدرتمند صنعتی مثل سلاطین بر توده‌های وسیع کارگر حکمفرمایی می کنند؛ و آن‌ها را تحت استیلای مطلق قرار داده و به آدم‌های «خودشان» اجازه نمی دهند تا در اتحادیه‌ها شرکت جویند. هر از گاهی بردگان به شدت استثمار شده‌ی مزدی با اعتصابی بزرگ دست به شورش می زنند. امید دارند که شرایط بهتری را تحمیل کنند: ساعات کاری کم تر، شرایطی انسانی تر، حق سازمانیابی. سازمان دهندگان اتحادیه‌ای به آن‌ها کمک می کنند. اما آن وقت سروران سرمایه‌دار از نفوذ اجتماعی و سیاسی خود استفاده می کنند. اعتصابیون از منازل خود بیرون کشیده می شوند، و توسط نیروهای شبه نظامی، چاقوکشان و آدمکشان حرفه‌ای کشته می شوند؛ سخنگوهاشان با پاپوش به زندان انداخته می شوند؛ اقدامات برجسته اشان توسط احکام دادگاه ممنوع می شود. مطبوعات کاپیتالیستی مرافعه آن‌ها را به عنوان بی‌نظمی، قتل و انقلاب تقبیح می کنند و افکار عمومی را بر علیه اشان می شورانند. سپس بعد از ماه‌ها مقاومت سرسختانه و رنج قهرمانانه، خسته از تهیدستی و نومیدی، ناتوان از صدمه زدن به ساختار زرهپوش مانند سرمایه داری، باید تسلیم شوند و مطالبات خود را تا زمانی مناسب تر به تأخیر بیندازند.

در اصناف، جایی که اتحادیه‌ها به مثابه سازمان های قدرتمند وجود دارند، موقعیت اتحادیه‌ها توسط همین تمرکز سرمایه تضعیف می شود. منابع مالی

وسیعی که برای حمایت از اعتصاب جمع آوری کرده بودند نسبت به قدرت پولی دشمنانشان کافی نیست. بستن چند کارخانه ممکن است آن منابع را کاملاً تهی سازد. کارفرماهای سرمایه دار با کاهش دستمزدها و تشدید ساعات کاری هرچقدر هم سخت به کارگران فشار بیاورند، اتحادیه ها نمی توانند بجنگند. وقتی که توافقات با یکدیگر تجدید شد، اتحادیه خود را در موضع ضعیف تر احساس می کند. باید شرایط بد پیشنهادی سرمایه داران را بپذیرد؛ هیچ تردستی ای در این مذاکرات و چانه زدن ها فایده ای ندارد. اکنون اما مشکل با اعضای عادی شروع می شود. این اعضا می خواهند بجنگند؛ نمی خواهند پیش از نبرد تسلیم شوند؛ و چیزی زیادی در این پیکار برای باختن ندارند. رهبران اما، چیزهای زیادی دارند که از دست بدهند. قدرت مالی اتحادیه و شاید وجود خود اتحادیه. آن ها می کوشند تا از نبردی که به نظرشان نومیدانه می رسد پرهیز کنند. باید اعضا را متقاعد سازند که بهتر است سازش کنند. در نتیجه در تحلیل نهائی، باید به عنوان سخنگویان کارفرماها عمل کنند تا شرایط سرمایه داران را به کارگران تحمیل کنند. وقتی که کارگران برخلاف تصمیمات اتحادیه بر مبارزه پافشاری کنند وضع از این هم بدتر می شود. آن وقت باید از قدرت اتحادیه به عنوان سلاحی برای مطیع ساختن کارگران استفاده شود.

در نتیجه، رهبر کارگری با این که قصدش خدمت به کارگران بود، حالا به هزینه ی کارگران برده ی وظایف سرمایه دارانه اش مبنی بر حفظ صلح صنعتی شده است. او نمی تواند به فرای سرمایه داری بنگرد، و در چارچوب این افق کاپیتالیستی با بینشی سرمایه دارانه، حق دارد که تصور کند مبارزه سودی

ندارد. انتقاد به او صرفاً می تواند به معنی آن باشد که تریډیونینیزم در اینجا در مرز قدرتش است.

آیا مفر دیگری وجود دارد؟ آیا کارگران می توانند با مبارزه چیزی بدست آورند؟ احتمالاً به مطالبه بلاواسطه‌ی نبرد نخواهند رسید، ولی چیز دیگری بدست خواهند آورد. آن ها با تسلیم نشدن بدون مبارزه، روحیه‌ی شورشی علیه سرمایه داری را بالا برده اند. مطالبه نوینی را اعلام می کنند. اما در اینجا باید کل طبقه‌ی کارگر شرکت جوید. آن ها باید به تمام طبقه اشان، به تمام همکاران کارگیشان نشان دهند که در سرمایه داری هیچ آینده ای برایشان وجود ندارد، و فقط با نبرد، نه به عنوان اتحادیه‌ی کارگری، بلکه به عنوان طبقه ای متحد است که می توانند پیروز شوند. این به معنی آغاز مبارزه‌ی انقلابی است. و وقتی کارگران همکارشان این درس را می آموزند، وقتی اعتصابات همزمان در اصناف کارگری دیگر به وقوع می پیوندد، و وقتی که موج شورش سراسر کشور را دربر می گیرد، آن وقت در قلب های متکبر سرمایه داران ممکن است در مورد قدرت تام و تمامشان تردیدی به وجود بیاید و خواستار سازش هائی شوند.

رهبر اتحادیه‌ی صنفی این نقطه نظر را نمی فهمد چرا که تریډیونینیزم نمی تواند به فراسوی سرمایه داری دست یابد. او با این نوع مبارزه مخالفت می کند. مبارزه بدین طریق با سرمایه داری به معنی شورش همزمان علیه اتحادیه ها است. رهبر کارگری در کنار سرمایه دار در وحشت مشترکشان از شورش کارگران می ایستد.

وقتی اتحادیه های کارگری برای شرایط بهتر کاری علیه طبقه‌ی سرمایه دار مبارزه کردند، طبقه‌ی سرمایه دار از آن ها متنفر بود، اما قدرتی نداشت که

آن‌ها را کاملاً نابود سازد. اگر اتحادیه‌های کارگری بکوشند تا تمام نیروی طبقه‌ی کارگر را در مبارزه‌اشان بسیج کنند، طبقه‌ی سرمایه‌دار با تمام وسایلی که در اختیار دارد آن‌ها را به ستوه خواهد آورد. آن‌ها ممکن است ببینند که اقداماتشان به عنوان اقدامات شورشی سرکوب شود، دفاترشان توسط نیروهای شبه نظامی تخریب شود، رهبران‌شان به زندان افکنده و جریمه شوند، منابع مالی‌اشان مصادره شود. از سوی دیگر، اگر اعضا‌شان را از مبارزه بازدارند، طبقه‌ی سرمایه‌دار شاید آن‌ها را به عنوان نهاد مفیدی در نظر بگیرد که باید حفظ و حمایت شود، و رهبران‌شان به عنوان شهروندانی شایسته پذیرفته شوند. لذا اتحادیه‌های کارگری خود را بین ابلیس و دریای کشنده می‌یابند؛ از سویی، تحت تعقیب قرار گرفتن، که برای کسانی که قصد داشتند شهروندان صلح‌جویی باشند چیز سختی است، و از سوی دیگر، شورش اعضا که ممکن است اتحادیه‌ها را نابود کند. طبقه‌ی سرمایه‌دار، اگر عاقل باشد، تشخیص می‌دهد که برای حفظ نفوذ رهبران کارگری بر اعضا خود، باید یک مبارزه‌ی جزئی قلبی مجاز باشد.

تضادهایی که از اینجا برمی‌خیزد تقصیر هیچکس نیست؛ این‌ها یک نتیجه‌ی گریزناپذیر توسعه‌ی سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری وجود دارد، اما در همان زمان، در مسیر تباهی است. باید با آن به عنوان چیزی زنده، و همزمان، به عنوان چیزی گذرا جنگید. کارگران باید یک نبرد مداوم برای دستمزدها و شرایط کاری را بهتر به پیش ببرند، حال آنکه همزمان ایده‌های کمونیستی کمابیش روشن و آگاهانه در اذهانشان بیدار می‌شود. به اتحادیه‌ها می‌چسبند، احساس می‌کنند این‌ها هنوز ضروری‌اند؛ و هر از گاهی می‌کوشند آن‌ها را به نهاد‌های مبارزاتی بهتری تبدیل کنند. اما روح تریدیونیویزم، که

در شکل خالص اش روح سرمایه داری است، در کارگران نیست. واگرانی بین این دو گرایش در سرمایه داری و در مبارزه‌ی طبقاتی، اکنون به عنوان یک شکاف بین روح اتحادیه صنفی، که عمدتاً در رهبران تجسم یافته، و احساس فزاینده‌ی انقلابی اعضا تظاهر می‌یابد. این شکاف در مواضع مخالفی که در مسائل مهم اجتماعی و سیاسی می‌گیرند آشکار می‌شود.

تریډیونینیزم وابسته به سرمایه داری است. برای بدست آوردن دستمزدهای بهتر زمانی بهترین شانس را دارد که سرمایه داری در شکوفائی است. لذا در زمان‌های رکود، باید به این امید ببندد که دوره‌ی رونق باز خواهد گشت، و باید بکوشد تا به این رونق بیافزاید. اما برای کارگران به عنوان یک طبقه، رونق سرمایه‌داری تمام اهمیت را ندارد. وقتی که سرمایه‌داری با بحران یا رکود تضعیف می‌شود، آن‌ها بهترین شانس را برای حمله به آن دارند تا نیروهای انقلاب را تقویت کرده و نخستین گام‌ها را به سوی رهائی بردارند.

سرمایه داری سلطه اش را به قاره‌های دیگر بسط می‌دهد، و ثروت طبیعی‌اشان را تصاحب می‌کند تا سود کلان به چنگ آورد. مستعمره‌ها را فتح می‌کند، اهالی عقب مانده را مطیع خود کرده و استثمارشان می‌کند و اغلب با بیرحمی و وحشتناک. طبقه‌ی کارگر استعمار را تقبیح کرده و با آن مخالفت می‌کند؛ اما تریډیونینیزم اغلب از سیاست‌های استعماری به عنوان راهی برای رونق سرمایه داری حمایت می‌کند.

با افزایش عظیم سرمایه در عصر جدید، مستعمرات و کشورهای خارجی به عنوان اماکنی که می‌توان انبوه بزرگی از سرمایه را در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرد مورد استفاده قرار می‌گیرند. آن‌ها به عنوان بازارهایی

برای صنایع بزرگ و به عنوان تولیدکنندگان مواد خام، ثروت با ارزشی می شوند. بین دولت های بزرگ سرمایه داری مسابقه ای برای مستعمره داشتن، و یک تضاد بیرحمانه ی منافع بر سر تقسیم جهان سر بر می آورد. در این سیاست امپریالیستی، طبقات متوسط به سوی ستایش مشترک از عظمت ملی می گرایند. آنگاه اتحادیه ها در کنار طبقه ی حاکم قرار می گیرند چرا که رونق سرمایه داری ملی خودشان را منوط به موفقیت آن در مبارزات امپریالیستی می بینند. برای طبقه ی کارگر، امپریالیزم به معنی افزایش قدرت و وحشیگری استثمارگرانشان است.

این تضاد منافع بین سرمایه داری های ملی کشورها با جنگ ها منفجر شد. جنگ جهانی تارک سیاست امپریالیستی است. برای کارگران، جنگ نه تنها تباهی تمام احساس اخوت بین المللی اشان است، بلکه به معنی خشن ترین استثمار طبقه اشان برای سود سرمایه دارانه می باشد. طبقه ی کارکن، به عنوان متعددترین و سرکوب شده ترین طبقه ی جامعه، باید وحشت جنگ را به دوش بکشد. کارگران باید نه تنها نیروی کار خود، بلکه سلامت و زندگی خود را بدهند.

اتحادیه های کارگری اما، در جنگ باید در کنار سرمایه داران بایستند. منافع آن ها با سرمایه داری ملی گره خورده است، و باید با تمام وجود پیروزی آن را آرزو کنند. از این رو، به برانگیختن احساسات شدید ملی و نفرت ملی کمک می کنند. به سرمایه داران کمک می کنند تا کارگران را به جنگ بکشند و تمام مخالفین را شکست دهند.

تریونیونیویزم از کمونیزم تنفر دارد. کمونیزم اساس وجودی آن را از بین می برد. در کمونیزم، در غیاب کارفرماهای سرمایه دار، جانی برای اتحادیه و

رهبران کارگری وجود ندارد. صحت دارد که در کشورهای با جنبش سوسیالیستی قوی، جایی که توده‌ی کثیری از کارگران سوسیالیست هستند، رهبران کارگری نیز، چه به لحاظ خاستگاه و چه از نظر محیطی، باید سوسیالیست باشند. اما آن وقت آن‌ها سوسیالیست‌های راست هستند؛ و سوسیالیزم آن‌ها محدود به ایده‌ی یک جامعه‌ی مشترک المنافع است که به جای سرمایه‌داران آژمند، رهبران کارگری صادق تولید صنعتی را اداره می‌کنند.

تریډیونیونیزم از انقلاب متنفر است. انقلاب تمام روابط معمول بین سرمایه‌داران و کارگران را مختل می‌سازد؛ تقابل خشونت بار است؛ تمام آن مقررات تعرفه‌ای را از بین می‌برد؛ و در کشاکش نیروهای غول‌پیکرش، مهارت محقر چانه‌زدن رهبران کارگری ارزش خود را از دست می‌دهد. تریډیونیونیزم با تمام قدرتش با ایده‌ی انقلاب و کمونیزم مقابله می‌کند.

این مقابله‌ای بی‌اهمیت نیست. تریډیونیونیزم نیروی در خود است. منابع مالی قابل ملاحظه‌ای به عنوان عامل مادی قدرت در اختیار دارد. نفوذ روانی‌اش را دارد که آن را به عنوان عامل ذهنی قدرت با نشریات دوره‌ای‌اش برمی‌انگیزد. این قدرتی در دست رهبران است که هرگاه منافع ویژه‌ی اتحادیه‌ها در تضاد با منافع انقلابی طبقه‌ی کارگر قرار بگیرد از آن استفاده می‌کنند. تریډیونیونیزم، با این‌که توسط کارگران برپا شده و دربرگیرنده‌ی کارگران است، تبدیل به نیروی بر فراز کارگران شده است، درست همانطور که حکومت قدرتی است بر فراز و بالای مردم.

اشکال تریډیونیونیزم در کشورهای گوناگون متفاوت است که مدیون اشکال گوناگون توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌باشد. این اشکال همیشه نیز در هر

کشوری ثابت نمی‌مانند. وقتی که به نظر می‌آید که به آهستگی در حال احتزارند، روحیه‌ی مبارزاتی کارگران می‌تواند بعضی وقت‌ها آن‌ها را دگرگون کند یا نوع جدیدی از اتحادیه‌گرایی به وجود بیاورد. از این رو، در انگلستان، در سال‌های ۹۰-۱۸۸۰ «اتحادیه‌گرایی نوین» از میان توده‌های فقیر بارانداز و کارگران دیگر غیرماهر با دستمزد نازل بیرون آمد که روح نوینی به اتحادیه‌های صنفی دمید. این نتیجه‌ای از توسعه‌ی سرمایه‌داری بود که در برپایی صنایع جدید، و در جایگزینی نیروی ماشین به جای کارگر ماهر، گروه‌های کارگری غیرماهر وسیعی انباشت می‌کند که در بدترین شرایط زندگی می‌کنند. آن‌ها که بالاخره به موج شورش و اعتصاب بزرگ کشیده شدند، راهی برای وحدت و آگاهی طبقاتی یافتند. آن‌ها اتحادیه‌گرایی را در قالب نوینی که با سرمایه‌داری پیشرفته‌تر سازگار بود شکل دادند. البته وقتی که بعداً سرمایه‌داری به اشکال بازهم قدرتمندتری رشد کند، اتحادیه‌گرایی نوین نیز نمی‌تواند از سرنوشت تمام اتحادیه‌گرایی‌های دیگر بگریزد، و آن وقت همان تضادهای درونی را به وجود می‌آورد.

قابل توجه‌ترین شکل در آمریکا در «کارگران صنعتی جهان» (I.W.W) پدید آمد. I.W.W ریشه در دو شکل از بسط سرمایه‌داری داشت: سرمایه‌داری در مراتع و جنگل‌های عظیم غرب آمریکا ثروت‌های طبیعی را با استفاده از شیوه‌ی حریصانه و سبعانه‌ی استثماری غرب وحشی درو کرد؛ و ماجراجویان کارگر با دفاعی‌خشن و حسودانه‌ی بدان پاسخ دادند. در ایالات شرقی آمریکا، بر پایه‌ی استثمار میلیون‌ها مهاجر فقیری که از کشورهای با استاندارد نازل زندگی آمده و تسلیم کار مشقت‌بار و یا بدترین شرایط کاری شده بودند، صنایع نوین برپا شده بودند.

برخلاف روحیه‌ی محدود و صنفی اتحادیه‌ی گرانی سنتی A.F.L که کارگران یک مجتمع صنعتی را به تعدادی از اتحادیه‌های جداگانه تقسیم می‌کرد، I.W.W اصلی را بر پا نمود: تمام کارگران یک کارخانه، به عنوان رفقای علیه یک ارباب، باید یک اتحادیه تشکیل دهند تا به مثابه یک واحد قوی علیه کارفرما عمل کند. برخلاف اتحادیه‌های متعدد، و اغلب نسبت به یکدیگر حسود و پرخاشگر، I.W.W این شعار را برپا داشت: یک اتحادیه‌ی بزرگ برای تمام کارگران. مبارزه‌ی یک گروه کارگری، موضوع منازعه‌ی همه‌ی کارگران است. همبستگی به تمام طبقه بسط می‌یابد. برخلاف رفتار متکبرانانه و تحقیرآمیز کارگران قدیمی ماهر آمریکایی در قبال مهاجرین سازمان نیافته، این پرولتاریاهای با دستمزد بدتر از همه بودند که I.W.W آن‌ها را به مبارزه کشاند. آن‌ها بیش از حد فقیر بودند که بتوانند حق عضویت بالایی بپردازند تا اتحادیه‌ای معمولی برپا دارند. اما زمانی که در اعتصابات بزرگ به شورش دست زدند، این I.W.W بود که به آن‌ها آموخت چگونه مبارزه کنند، در تمام کشور برایشان وجوه امدادی جمع‌آوری کرد، و در نشریاتش و در دادگاه از مطالباتشان حمایت کرد. توسط یک رشته نبردهای بزرگ باشکوه روح سازمانی و تکیه بر خود را به قلب‌های این توده‌ها برد. برخلاف تکیه کردن به منابع مالی زیاد از سوی اتحادیه‌های سنتی، کارگران صنعتی جهان به همبستگی زنده و نیروی استقامت، که با شور و شوق فراوان برپا نگه داشته می‌شد تکیه نمود. به جای ساختارهای سنگی بزرگ اتحادیه‌های سنتی، آن‌ها اصل سازمانی سیال را به نمایش گذاردند با عضویت نوسانی که در دوره‌های صلح منقبض می‌شد، و در خود نبرد منبسط. برخلاف روح محافظه‌کارانه و سرمایه‌دارانه‌ی تریډیونیونیزم، کارگران صنعتی

جهان ضدسرمایه‌داری و مدافع انقلاب بودند. از این رو، از سوی کل جهان سرمایه‌داری با نفرت شدید مورد تعقیب قرار گرفتند. با اتهامات دروغین به زندان افکنده و شکنجه شدند؛ حتی جرم جدیدی برایشان اختراع شد: «سندیکالیزم بزهکار».

اتحادیه گران صنعتی، به تنهایی به عنوان روشی برای مبارزه با طبقه‌ی سرمایه‌دار، جهت سرنگونی جامعه‌ی سرمایه‌داری و فتح جهان توسط طبقه‌ی کارگر، کافی نیست. با سرمایه‌داران به عنوان کارفرماها در حوزه‌ی تولید اقتصادی مبارزه می‌کند، اما ابزاری برای سرنگونی دژ سیاسی‌اشان، قدرت دولتی، ندارد. با این وجود I.W.W تا کنون انقلابی‌ترین سازمان در آمریکا بوده است؛ و بیش از هر سازمان دیگری به بیداری آگاهی طبقاتی و بینش، همبستگی، و اتحاد در طبقه‌ی کارگر کمک کرده تا نگاهش را به سوی کمونیزم برگرداند و نیروی مبارزاتی‌اش را بسیج کند.

درس تمام این نبردها این است که در پیکار علیه سرمایه‌داری بزرگ، تریدیونیونیزم نمی‌تواند پیروز شود. و اگر در مقاطعی پیروز شود، چنین پیروزی هائی، فراغتی موقتی هستند. و با این وجود، این نبردها ضروری‌اند، و باید انجام شوند. تا انتهای دردناک؟ نه، تا انتهای بهتر.

دلیل آن روشن است. نیروی یک گروه منزوی کارگران ممکن است در مبارزه‌ی علیه یک کارفرمای منزوی هم وزن باشد. اما یک گروه منزوی کارگران علیه کارفرمائی که از طرف کل طبقه‌ی سرمایه‌دار حمایت می‌شود، ناتوان است. و در اینجا چنین است: قدرت دولتی، قدرت پولی سرمایه‌داری، افکار عمومی طبقه‌ی متوسط که با مطبوعات بورژوائی به تهییج در می‌آید - همه به گروه کارگران مبارز حمله می‌کنند.

اما آیا طبقه‌ی کارگر از اعتصابیون حمایت خواهد کرد؟ میلیون‌ها نفر از کارگران این نبرد را به عنوان مسأله‌ی خودشان در نظر نمی‌گیرند. البته سمپاتی دارند، و شاید اغلب کمک مالی برای اعتصابیون جمع‌آوری کنند، و این ممکن است کمی تسکین بخش باشد به شرطی که توزیع آن توسط حکم دادگاه ممنوع نشده باشد. این اما سمپاتی آسانی است که مبارزه‌ی واقعی را فقط به خود گروه اعتصابی محول می‌کند. میلیون‌ها نفر منفعلانه [از آن نبرد] کناره‌گیری کرده‌اند. لذا این مبارزه نمی‌تواند پیروز شود (مگر در مواردی خاص، یعنی زمانی که سرمایه‌داران، بنا به علل بی‌زنی، ترجیح می‌دهند امتیازاتی بدهند)، چون طبقه‌ی کارگر به مثابه یک واحد غیرمنقسم نمی‌جنگد. توده‌های کارگر اگر واقعاً چنین نبردی را به عنوان مبارزه‌ی ای ببینند که مستقیماً معطوف به خودشان است، و وقتی دریابند که آینده‌ی خودشان در خطر است، آن وقت البته موضوع فرق می‌کند. اگر خودشان به نبرد دست بزنند، و اعتصاب را به کارخانجات دیگر، و حتی به شاخه‌های دیگر صنعتی گسترش دهند، آن وقت قدرت دولتی و قدرت سرمایه‌داری باید منقسم شود و نمی‌تواند به طور یکپارچه علیه گروه‌های مجزای کارگران مورد استفاده قرار گیرد. باید با نیروی مشترک طبقه‌ی کارگر روبرو شود.

توسعه‌ی اعتصاب، هر چه بیش‌تر، تا بالاخره اعتصاب عمومی، اغلب به عنوان وسیله‌ی ای برای پیشگیری از شکست توصیه شده است. اما مطمئناً این نباید به عنوان یک طرح مقتضی حقیقی که تصادفاً به وجود می‌آید و متضمن پیروزی است فهمیده شود. اگر چنین بود، اتحادیه‌های کارگری البته به عنوان تاکتیکی معمولی از آن به کرات استفاده می‌کردند. این نمی‌تواند به طور دلبخواهی توسط رهبران اتحادیه به عنوان یک اقدام ساده تاکتیکی

اعلام شود. باید از عمیق ترین احساسات توده ها، به عنوان بیان ابتکار خودانگیخته اشان فرا بروید؛ و فقط زمانی فرا می روید که موضوع نبرد فراتر از یک منازعه‌ی ساده بر سر دستمزد یک گروه باشد یا بشود. فقط در آن زمان است که کارگران تمام نیرو، شور و حال، همبستگی و قدرت پایداریشان را در این اقدام می گذارند.

آن ها تمام این نیروها را لازم خواهند داشت چرا که سرمایه داری نیز نیروهای قوی تر از قبل به میدان خواهد آورد. سرمایه داری ممکن است شکست بخورد و با نمایش قدرت پرولتری غافلگیر شده و لذا امتیازاتی بدهد. اما آن وقت، بعد از آن، نیروهای نوینی از عمیق ترین ریشه های قدرتش گرد خواهد آورد و برای کسب مجدد موقعیت خویش اقدام خواهد نمود. پس پیروزی کارگران نه پایدار است، و نه مطمئن. هیچ مسیر روشن و بازی برای پیروزی موجود نیست؛ خود مسیر باید از میان جنگل سرمایه داری به هزینه‌ی کوشش های گزاف تراشیده و ساخته شود.

اما حتی با چنین وضعی، این به معنی پیشرفتی عظیم خواهد بود. موجی از همبستگی در توده ها به وجود آمده است، قدرت گزاف وحدت طبقاتی را احساس کرده اند، به اعتماد بنفس آن ها افزوده شده است، و از شر خودخواهی محدود گروهی خلاص شده اند. از طریق نیازهای خودشان معرفت نوینی کسب کرده اند از این که سرمایه داری یعنی چه، و چگونه می توانند به عنوان یک طبقه علیه طبقه‌ی سرمایه دار به پا خیزند. آن ها چشمه ای از مسیر رهانشان را دیده اند.

در نتیجه، میدان محدود مبارزه‌ی اتحادیه‌ی ای، به مبارزه‌ی وسیع طبقاتی گسترش می یابد. اما اکنون خود کارگران باید تغییر کنند. آن ها باید منظر

وسیع تری به جهان داشته باشند. ذهن اشان باید از صنف خودشان، از کار خودشان در چهار دیواری کارخانه، فراتر رفته تا جامعه در کل را در بر بگیرد. روحیه اشان باید فرای چیزهای کوچک دوروبرشان برود. باید با دولت مواجه شوند، وارد قلمرو سیاست می شوند. باید به مسائل انقلاب پرداخت.

آنتونی پانه کونک
۱۹۳۶

مترجم: مهران امیری

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharzarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳